

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی - پژوهشی)، شماره چهارم - بهار و تابستان ۱۳۹۰

دکتر علی سلیمی (دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی، نویسنده مسئول)
پیمان صالحی (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی)

بررسی تطبیقی اسطوره سندباد در شعر بدرشاگرد سیاب و خلیل حاوی

چکیده

بدر شاگرد سیاب شاعر عراقی و خلیل حاوی شاعر لبنانی، هر دو نسبت به زندگی و وضعیت نابسامان جامعه خویش که در گرداب عقب ماندگی، جهل و استبداد غرق بوده، به شدت بدبین بوده‌اند. به کارگیری هنرمندانه میراث گذشته و اسطوره‌ها و از آن جمله، وصف افسانه سفرهای ماجراجویانه سندباد در شعر این دو، ابزاری مناسب برای بیان واقعیت‌های تلخ جامعه آن روز بوده است.

سیاب، هرچند در آغاز امیدوار بود و اسطوره را برای بیان مقاصد انقلابی خود به کار می‌برد، اما طولی نکشید که روحیه یأس بر او غالب شد. قصایدی که در آن نقاب سندباد را بر چهره زده، متعلق به این دوره است. سندباد در واقع، توصیف دردهای جسمی و روحی شاعر و پژواک صدای عراق معاصر است که تغییرات سیاسی و اجتماعی آن، با ناکامی روبرو شده است.

اما خلیل حاوی با استفاده از این اسطوره، از یک سوی مانند سیاب به بیان دردها و رنج‌های خود و ملت خویش می‌پردازد و از سوی دیگر، سندباد نزد او بعدی دیگر نیز می‌یابد و تبدیل به نماد تمدنی جدید می‌گردد. بنابراین، سندباد خلیل حاوی با انجام سفرهای مخاطره‌آمیز و موفقیت در آنها، به اهدافی دست می‌یابد که سندباد سیاب از عهده آنها بر نیامده است. در یکی، رویارویی بین امید و نوامیدی آشکار است و در دیگری، یأسی مطلق بر همه جا سایه افکنده است.

کلیدواژه‌ها: سیاب، خلیل حاوی، سندباد، اسطوره.

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۲/۲۸

پست الکترونیکی: alisalimi32004@yahoo.com

مقدمه

به کارگیری اسطوره در شعر معاصر عربی، به مسأله‌ای بسیار بااهمیت تبدیل شده است، به طوری که اکثر شاعران با استفاده از آن، غالباً تجربه‌های تلخ و شیرین، و آرزوهای نهفته خود را بیان می‌کنند؛ زیرا اسطوره بر اثر تجارب جدید به صورتی رمزگونه درآمده که قادر است زوایای پنهان تفکر انسان معاصر را آشکار نماید (یونس، ۲۰۰۳: ۴۱).

از جمله اسطوره‌های مشهور که مورد علاقه بسیاری از شاعران معاصر واقع شده، افسانه «سندباد» است. در کتاب *هزار و یک شب* آمده است که سندباد دریایی، جوانی ماجراجو و از اهالی بغداد بود. او ثروت زیادی از پدر به ارث برد، اما طولی نکشید که همه آن را بر باد داد. ولی با وجود این، تنبلی و سستی پیشه نکرد، بلکه تصمیم گرفت به همراه چند جوان دیگر، از راه دریا به سفر و تجارت بپردازد (ألف لیل و لیله، ۱۹۹۳: ۳۹-۸۲). حکایت‌های سندباد دریایی در هفت سفر رخ می‌دهد و در هر کدام، حوادث خطرناکی برای وی پیش می‌آید، ولی او با کیاست و زیرکی همه آنها را با موفقیت پشت سر می‌گذارد. وی در این سفرها، همواره با ثروتی فراوان به دیار خویش برمی‌گردد. ماجراها و حکایت‌های تودرتوی این سفرها، صفحات زیادی از کتاب *هزار و یک شب* را به خود اختصاص داده است. این افسانه، طی سالیان متمادی، علاوه بر ادب شرق، بر ادب غربی هم تأثیری چشمگیر گذاشته است، به طوری که اروپایی‌ها در عصر نوزایی، با استفاده از آن، داستان‌های خیالی فراوانی ساخته‌اند (جبوری، ۲۰۰۳: ۱۸۰).

این شخصیت افسانه‌ای، به علت جنبه‌های روانی و دلالت‌های فکری و مخصوصاً به سبب قدرتی که در خلق معانی تازه، برای شاعر فراهم می‌کند، محبوب بسیاری از شاعران نوگرای معاصر عرب شده است. از آن جمله، شاعران معروفی چون بدر شاکر السیاب، شاعر عراقی و خلیل حاوی، شاعر لبنانی، به منظور بیان رنج‌های فردی و اجتماعی خویش، به شکلی هنرمندانه، این افسانه را به کار برده‌اند. اکنون این سؤال مطرح است: سندباد مطرح شده در شعر این دو، چه تفاوت‌هایی با هم دارد؟ و آن دو چگونه وضعیت روحی خود را بر دوش این

افسانه بار نموده‌اند؟ این مقاله، با بررسی تطبیقی افسانه سندباد نزد دو شاعر، به این موضوع پرداخته است.

پیشینه تحقیق

در مورد استفاده از اسطوره‌ها در شعر بدر شاکر السیاب و خلیل حاوی، کتب و مقالات فراوانی نوشته شده است که نام برخی از آنها به شرح زیر است: *الرمز الاسطوری عند السیاب* از عبد المعطی بطل، *الاسطوره فی شعر السیاب* نوشته عزالدین اسماعیل، *الاسطوره فی الشعر العربی الحدیث* أنس داود، *الرموز الشخصیه عند بدر شاکر السیاب* از عبد الکریم بوگیش، و *بدر شاکر السیاب و ریاده التجدید فی الشعر العربی الحدیث*، نوشته سامی سویدان، و نیز مقاله‌های «حکایت سندباد به روایت نی و باد» از نجمه رجائی (مجله علمی پژوهشی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره دوم، شماره پی در پی ۱۴۱، تابستان ۱۳۸۲) و «از یوش تا جیکور» از عبدالعلی آل بویه (نشریه ادبیات تطبیقی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، ش ۲، ۱۳۸۹)، «الرموز الشخصیه و الأفعه فی شعر بدر شاکر السیاب» از غلامرضا منفرد و قیس خزاعل (مجله الجمعیه ایرانیه للغه العربیه و آدابها، ش ۱۵، سال ۱۳۸۹)، و «الشعر و الاسطوره عند خلیل حاوی» نوشته محمدرضا مبارک (مجله الشعر اللبانی، ش ۹۷، سال ۲۰۰۳). اما در موضوع این مقاله که بررسی تطبیقی افسانه سندباد نزد دو شاعر است، تا جایی که جستجو نمودم، کاری انجام نشده است.

بدر شاکر السیاب (۱۹۲۶م)

سیاب در روستایی به نام «جیکور» در عراق به دنیا آمد. او در رشته ادبیات عربی به تحصیل پرداخت و با شاعران رمانتیک عرب، مثل الیاس ابوشبکه و علی محمود طه آشنا شد. پریشانی اوضاع سیاسی و اجتماعی عراق، اضطراب‌های خاص دوران جوانی و حال و هوای شعر رمانتیک، در پرورش روح سنت‌شکن او مؤثر بودند. با ورود به رشته ادبیات انگلیسی و

آشنایی با رمانتیک‌های غربی مثل «وردز ورث»، «بایرون»، «کیتس» و «شلی»، دریچه‌های تازه‌ای به رویش گشوده شد (الضاوی، ۱۳۸۴: ۹).

سیاب را می‌توان پرچمدار شعر نو در ادبیات عربی دانست. وی علاوه بر تجدید نظر در مبانی عروض و ایجاد زبانی متحرک و خلق فضای جدید اسطوره‌ای در شعر معاصر عرب، وحدت موضوع در شعر را نیز، مورد نظر قرار داد و این را به شاعران معاصر خود آموخت. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۷۵) روح رومانتیکی که بر کار شاعران معاصر او حاکم بود و زبان محدودی که آنها داشتند، به هیچ وجه قابل مقایسه با زبان متحرک و باز و متنوع سیاب نبود (همان: ۱۶۲). او نه تنها در ادبیات و به‌ویژه در حوزه شعر دست به نوآوری و انقلاب زد، بلکه از حیث اجتماعی در فعالیت‌های سیاسی نیز مشارکتی فعال داشت و مدتی عضو حزب کمونیست عراق شد. شعر او در این دوره، پای‌بند به مبانی عقیدتی اوست. وی سپس از حزب کمونیست جدا شد. پیوستن او به این حزب و سپس جدایی او از آن، و روی آوردن به نیروهای مبارز ملی، نشانگر روح سرکش و تعهد سیاسی اوست (آل بویه، ۱۳۸۹: ۶). جدال میان امید و نومیدی، رنج و شادی، و توانایی و ضعف، درون‌مایه اصلی شعر او را تشکیل می‌دهد. زندگی ادبی وی را به دوره‌های مختلفی تقسیم نموده‌اند. در یک جمع‌بندی کلی، شعر او در سه نوع متمایز دسته‌بندی می‌گردد: مرحله اول، دوران گرایش رومانتیکی تقلیدی و ساده اوست که از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ ادامه داشته است؛ مرحله دوم، دوران گرایش اجتماعی و مکتبی اوست که از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۰ استمرار یافته است. قصیده مشهور «انشوده المطر» متعلق به این دوره است؛ و مرحله سوم، چهار سال آخر زندگی شاعر است که از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۴ طول می‌کشد. در این برهه یأس و نومیدی بر روح شاعر غالب بوده است (سويدان، ۲۰۰۲: ۴۷).

خلیل حاوی (۱۹۲۵م)

حاوی در سال ۱۹۲۵ در منطقه «شُویر» لبنان متولد شد. در دوازده سالگی پدرش را از دست داد و به دلیل مشکلات مالی، مجبور به ترک تحصیل شد. وی برای امرار معاش خود و

خانواده‌اش به شغل پدر (بنایی) مشغول شد. تا آنکه در جنگ جهانی دوم با شرکت در ارتش بریتانیا استطاعت مالی برای ادامه تحصیل پیدا کرد و تحصیلات متوسطه‌اش را در سال ۱۹۴۷ یعنی با آغاز بحران دنیای عرب به پایان رسانید (جحا، ۱۹۹۹: ۲۱۷). او در سال ۱۹۵۲ در رشته ادبیات عرب و فلسفه از دانشگاهی آمریکایی فارغ‌التحصیل شد و به دوره دکتری در دانشگاه کمبریج راه یافت. سپس تدریس در دانشگاه آمریکایی بیروت را آغاز نمود (رجائی، ۱۳۸۲: ۳۵). او از اشغال کشورش توسط اسرائیل احساس شرم می‌کرد و انتحار اعتراض‌آمیز او در سال ۱۹۸۲، یک روز بعد از ورود نیروهای اسرائیل به لبنان، نماد بیزاری و امتناع او از سازش با متجاوزان یا حتی قبول حضورشان در سرزمین عربی بود (همان).

شعر این شاعر لبنانی سرشار از اسطوره‌هایی است که به خاطر جهانی بودنشان از آنها الهام پذیرفته است. درون‌مایه شعر او فلسفی است و به دغدغه‌های انسان معاصر می‌پردازد. وی چهار مجموعه شعری به نام *نهر الرماد* (۱۹۵۷)، *النای و الریح* (۱۹۶۱)، *بیادر الجوع* (۱۹۶۵) و *الرعد الجریح* (۱۹۷۹) دارد.

او با خارج شدن از واقعیت و به کارگیری اسطوره، توانسته پلی میان گذشته و حال و میان حقیقت و خیال بسازد. وی اذعان کرده که «مقاومت و تلاش برای زندگی دوباره به عنوان یک عنصر اصلی در شعر او، نشأت گرفته از فرهنگ و حکایت‌های ملی و پدیده‌های طبیعی است که در کلماتی همچون تموز، عتقاء، بعل، سندباد و... متجلی می‌شود». (جحا، ۱۹۹۹: ۲۲۸).

بدر شاکر السیاب و اسطوره سندباد

به کارگیری اسطوره توسط سیاب، به دو مرحله متمایز از هم تقسیم می‌شود: یکی دوره‌ای که فعالیت انقلابی وی بسیار گسترده بود؛ دوره دیگر، زمان انفعال و واخوردگی آرمانی سیاب است. قصایدی که در هر دوره سروده، بر اساس وضعیت روحی و روانی شاعر از یکدیگر متمایز هستند.

در مرحله اول، سیاب اسطوره را برای بیان مقاصد استکبارستیزانه‌اش به کار می‌برد. او در این مرحله، امیدوار بود و خود را مشعل‌دار مبارزه سیاسی-ملی، به منظور ایجاد تغییر و تحول

در جامعه به شمار می‌آورد. قصاید مشهور وی در این برهه عبارتند از: «غریب علی الخلیج»، «إرم ذات العماد»، «المسیح بعد الصلب»، «إلی جمیله بو حیرد»، «إلی العراق الثائر»، «أنشوده المطر». در این اشعار، سیاب، انقلاب علیه قدرت حاکم را، رستاخیزی برای عراق می‌شمارد و بشارت تولد دوباره امت عربی را می‌دهد.

اما قصایدی که شاعر نقاب سندباد را بر چهره زده است، در دوره‌ای متفاوت سروده شده است. در اینجا، به دلیل عدم تغییر و تحولات آرمانی در صحنه سیاسی عراق، شاعر روح حماسی خود را به کلی از دست داده است. قصیده «سربروس فی بابل» که قبل از افسانه سندباد سروده شده، آغاز این نومیدی است. بنابر اسطوره‌های قدیمی، «سربروس» سگ نگهبان سرزمین مردگان بود، سرزمینی که در اعماق زمین قرار داشت و پر مخاطره بود. این سگ سه سر داشت و بر گردش مارهای ترسناکی آویزان بود. وظیفه او خوردن مردگانی بود که قصد فرار داشتند، و دور نگه داشتن زندگانی که می‌خواستند به آنها نزدیک شوند (دیکسون کندی، ۱۳۸۵: ۴۵). سیاب سربروس را به کار برده، تا به نحوی دردناک و در عین حال هنرمندانه، واقعیت مرگ در عراق را به نمایش بگذارد. سربروس در قصیده او، بیانی نمادین، به منظور وصف قدرت دیکتاتوری در عراق است که مردمش، مثل سرزمین مردگان، هیچ گونه تأثیر و تأثیری بر یکدیگر ندارند (شعراوی، ۱۹۸۲: ۱۷۵).

ظهور اسطوره سندباد در اشعار سیاب زمانی رخ داد که وی از لحاظ جسمی و روحی به شدت ضعیف شده بود و احساس می‌کرد مرگ به او نزدیک شده است. این امر، اشعارش را تحت تأثیر قرار داد و باعث شد آن التهاب انقلابی در او فروکش کند و آرمانگرایی خود را از دست بدهد. حال آن که اعتقاد قلبی او به این آرمان، در گذشته در وی روحیه‌ای حماسه‌ساز ایجاد نموده بود. سیاب احساس می‌کرد لباس مرگ پوشیده است. او به علت کثرت مسافرت‌هایش به کشورهای مختلف به امید درمان، نقاب سندباد را بر چهره می‌زند و با شخصیت وی متحد می‌گردد (کریمی فرد و خزاعل، ۱۳۸۹: ص ۱۵) سندباد سیاب تابع احساس و اندیشه اوست و تجربه بیماری شاعر، باعث حضور این شخصیت در دفتر شعر او شده است. به بیان دیگر سندباد او معادل خود شاعر است. سیاب بیمار، آن‌چنان با این شخصیت

کهن درآمیخته و تجربه‌های معاصر خود را بر آن حمل نموده است که مخاطب به هنگام خواندن اثر، بین تجربه‌های سنتی و تجربه‌های معاصر به هیچ روی احساس بیگانگی نمی‌کند. او مضمون این اسطوره را تغییر داده، و آن را به گونه‌ای در اشعار خود تنیده که بتواند دردهای جسمی و روحی خود را بر آن بار کند (بلاطه، ۲۰۰۷: ۱۵۳).

سفرهای سندباد نزد سیاب سفر از خفقان و مرض است. سفری است که موفقیت خود را در تمامی سطوح انسانی و سیاسی از دست داده، بادبان‌هایش نومیدی و غربت و دریایش، طوفان‌های سهمگین و کوبنده‌ای است که امید به آینده را از بین برده است. در واقع تجسم ساختار روانی سیاب است که در زوایای مختلفش محکوم به شکست است. با این دید، سفر سندباد معاصر نزد او محکوم به ناکامی خواهد بود که با دلایل مختلف روانی نزد شاعر ارتباط عمیقی پیدا می‌کند و تاریخ شخصی سیاب این دلالت‌ها را روشن می‌سازد و پرده از اسرار آنها برمی‌دارد.

سیاب در قصیده «رحل النهار»، با زدن نقاب سندباد بر چهره، تجربه دردناک نقل و انتقالاتش را به امید شفا به تصویر کشیده است. وی در این قصیده چنین می‌سراید: (دیوان، ۲۲۹)

رحل النهار/ ها إِنَّهُ انْطَفَأَتْ دُبَالْتَهُ عَلَيَّ افق تَوْهَجٌ دُونَ نَارٍ/ و جَلَسْتُ تَنْتَظِرِينَ عَوْدَهُ
سندباد من سفار/ و الْبَحْرُ يَصْرُخُ مِنْ ورائِكَ بِالْعَوَاصِفِ و الرَّعُودِ/ هُوَ لَنْ يَعُودَ/ رَحْلَ
النهار/ فلترحلي هو لن يعود. (السياب، ۱۹۸۹: ۲۲۹)

(روز رخت بربست/ و ته مانده‌اش خاموش شده در افقی که بدون آتش می‌درخشد/

و تو نشسته‌ای و بازگشت سندباد را از سفرها انتظار می‌کشی/ و دریا پشت سرت با

طوفان‌ها و رعد‌ها فریاد می‌کشد/ او هرگز بر نمی‌گردد/ روز رفت/ پس از اینجا کوچ کن.

او هرگز بر نمی‌گردد.)

از شخصیت‌های این قصیده، جهانگردی است با نام «اولیس اودیسه» که همسرش «پنه‌لوپه»

در انتظارش به سر می‌برد. او به خواستگارانیش که تمایل زیادی به ازدواج با وی دارند و با

یکدیگر رقابت می‌ورزند، نیرنگ می‌زند. اولیس در مسیر بازگشت در دریا با انواع خطرهای

روبرو می‌شود. در این قصیده ویژگی‌های سندباد و اولیس به هم درآمیخته و از این طریق

سیاب از اندوه شخصی خود سخن می‌گوید. او که به دنبال درمان مسافر سرزمین‌های مختلف است، اما همواره با شکست روبرو می‌گردد:

هو لن یعود/ الافقُ غاباتٌ من السحب الثقيله و الرعود/ الموتُ من أثمارهنَّ و
بعضُ أرمده النَّهار/ الموتُ من أمطارهنَّ و بعضُ أرمده النَّهار/ الخوفُ من ألوانهنَّ و
بعضُ أرمده النَّهار. (همان: ۲۳۰)

(او هرگز باز نخواهد گشت / افق جنگل‌هایی از ابرهای سنگین و رعدهاست /
مرگ از میوه‌های آن و بخشی از خاکستر روز است / مرگ از باران‌های آن و بخشی از
خاکستر روز است / هراس از رنگ‌های آن و پاره‌ای از خاکستر روز است.)

سیاب از پریشان‌خاطری همسر منتظرش سخن می‌گوید، همان دل‌شوره‌هایی که با نگرانی‌های
پنه لویه موازی است که او نیز در انتظار همسرش به سر می‌برد:

و جلستِ تنتظرین هائمه الخواطر فی دوار/ سیعود. لا، غرق السفین من المحيط
إلی القرار/ سیعود. لا، حَجَزَتْه صارخه العواصف فی إسار/ یا سندبادُ أما تعود؟/ کاد
الشبابُ یزول تنطفئُ الزنابقُ فی الخدود/ فمتی تعود؟ (همان: ۲۳۱)

(با خاطری پریشان در خانه به انتظار نشسته‌ای / او باز خواهد گشت. / نه، کشتی
در بازگشت از اقیانوس به خشکی، غرق شد. / باز خواهد گشت. نه، غرش طوفان او
را در بند کرد. / ای سندباد بر نمی‌گردد؟ / نزدیک است که دوران جوانی برود و
زنبق‌ها در گونه‌ها خاموش شوند. / پس کی بر می‌گردد؟)

اما در اینجا، دو تجربه متفاوت از هم آشکار می‌شود. "اولیس" پس از تحمل سختی‌های
فراوان و غیبت طولانی، سرانجام با موفقیت نزد همسرش باز می‌گردد، حال آنکه در این
تجربه شعری، یأس به گونه‌ای بر روح و روان سیاب مستولی شده که بازگشت به وطن را
برای خود بعید می‌شمارد. او بار احوال روانی خود را در نبرد با بیماری در غربت، بر دوش
سندباد نهاده است. این احساس نومیدی او، در تکرار مداوم دو جمله «رحل النهار» و «هو لن
یعود» نمایان است. بنابراین، سندباد او، برخلاف سندباد اسطوره‌ای، پیروزمندانه به سرزمینش
بر نمی‌گردد. تکرار واژگانی چون «نهار، نار، سفار، بحار، انتظار، دمار، إسار، و...» با حرف مدّ

(الف)، در آخر مصراع‌های شعر او، تلفظ آه‌های کشیده و متوالی را به مخاطب القاء می‌کند و این بازتاب اندوه درونی شاعر است.

و از آنجا که حوادث سیاسی و اجتماعی آن روز در عراق، آرزوی شاعر و مردم را در رسیدن به آزادی و ایجاد تحولات بر آورده نکرده است، سیاب در «مدینه السندباد» از داستان «لعاذر» که مسیح پس از مرگ وی را زنده گردانید، به عنوان نمادی از یک رستاخیز نافرجام و دروغین یاد می‌کند (الضای، ۱۳۸۴: ۹۵). در این قصیده، شاعر، امید به آمدن فردایی روشن را به کلی از دست داده است. او در وصف این نومیدی می‌گوید:

... و فی القرى تموت / عشتار عطشى لیس فی جبینها زهر / و فی یدیها سله ثمازها
حجر / تُرجم کل زوجة به؛ و للخیل / فی شطها عویل / (السیاب، ۱۹۸۹: ۴۷۲)

(و در روستاها، عشتار تشنه می‌میرد، در حالی که در پیشانیش گلی نیست / و در دستانش سبیدی است که در آن سنگ است. / که هر زنی با آن سنگسار می‌شود؛ و نصیب نخلستان / در ساحلش، صدای ضجه و فریاد است.)

نکته قابل اهمیت در اینجا، مرگ «عشتار» است که در اسطوره‌ها، معمولاً نماد زندگی است. سیاب در این قصیده، به علت غلبه یأس، از این که در شعر «مطر» آن همه برای آمدن باران اصرار ورزیده، احساس ندامت می‌کند و می‌گوید:

«تبارک الإله واهب الدّم المطر»

(ستایش خداوندی را که خون به باران بخشید.) (السیاب، ۱۹۸۲: ۴۶۴)

در این مصراع، خیزش و انقلاب انکار شده است؛ زیرا آنچه را که او در آن زمان، انقلاب فرض کرده بود، صرفاً سر و صدایی بی‌خاصیت و رعد و برقی بود که باران خون به همراه داشت. در این مرحله، شاعر مرگ را بر زندگی ترجیح می‌دهد و می‌گوید:

فآه یا مطر! / نود لو ننام من جدید / نود لو نموت من جدید / فنوئنا براعم انتباه / و

(همان)

موتنا یخبی الحیاه /

(آه ای باران! دوست داریم ای کاش از نو می‌خوابیدیم/ دوست داریم ای کاش از نو می‌مردیم/ چراکه خواب ما جوانه‌های بیداری است/ و مرگ ما زندگی را پنهان می‌سازد)

بعضی از منتقدان، شعر آواخر عمر سیاب را بسیار دلنشین، زیبا، و شبیه سرودهای آیینی و دعا‌های روحانی به شمار می‌آورند (الحاوی، ۱۹۸۶: ۵/ ۲۵۸)، با این حال غلبه حس مرگ و غم و غربت در وجود او در این برهه، با اوضاع آشفته سیاسی - اجتماعی وطن، به شکلی با هم پیوند می‌خورند که نتیجه آن، به بن‌بست رساندن سندباد ماجراجو است (علی التوتور، ۱۹۸۵: ۸۵). اکنون سندباد، آن دریانورد افسانه‌ای که همه آفاق را درمی‌نوردید و در جایی آرام نداشت، به مردی بیمار و ضعیف مبدل شده است که می‌خواهد ترحم اطرافیان خود را جلب نماید. او تمام آرزوهای خود را برای بازگشت پیروزمندانه به وطن، از دست داده است.

خلیل حاوی و اسطوره سندباد

حاوی غالباً اسطوره را برای بیداری ملت عرب و مقاومت آنها در برابر دشمن برگزیده است. او با زبان افسانه‌ها با هم‌عصرانش سخن می‌گوید و این قالب را وسیله‌ای مناسب برای بیان اندیشه‌های نوگرایانه خود می‌شمارد. از میان شاعران معاصر، او بیشترین بهره را از اسطوره سندباد برده است. به تعبیر خود شاعر، سندباد به نمادی کلی تبدیل شده که برای همگان قابل فهم است (عشری زاید، ۱۹۷۷: ۶۱). سندباد حاوی، همان شخص اسطوره‌ای، با روحیه‌ای ماجراجویانه است. او همواره، شور و علاقه فراوانی برای بیرون آمدن از رخوت و سستی نشان می‌دهد، بنابراین پیوسته دست به سفر می‌زند و در دریای تازه‌ای غوطه‌ور می‌شود. حاوی در قصیده «وجوه السنندباد»، چهره‌ی بشاش این دریانورد کنجکاو را در آغاز سفر، ترسیم می‌کند، اما طولی نمی‌کشد که رنج‌های سفر، شادابی را از او می‌گیرد و خستگی و اندوه را جایگزین آن می‌کند. در واقع سندباد در این قصیده، همان شاعر است که قبل از اشغال سرزمین‌های عربی، چهره‌ای شاداب داشته، اما حوادث، مصیبت‌ها و ظلم متجاوزان، بر چهره او نقش‌های دیگری نشانده است (الدایه، ۱۹۹۰: ۲۵۱). شاعر در این قصیده، مثل سندباد

افسانه‌های هزار و یک شب که هفت سفر را آزموده، سفرهای چندگانه‌ای را پشت سر می‌گذارد و در هر سفر، چهره‌ای تازه دارد و شکلی دیگر جای صورت گذشته او را می‌گیرد و در نهایت چهره‌ای که در آغاز راه شاداب و پرحرارت بود، بر اثر مصیبت‌ها، طراوت خود را از دست می‌دهد:

أدری أن لی وجهاً طریاً / أسمى لا یعتریه / ما اعتری وجهی / الذی جارت علیه / دماغه
العمر السفیه / وجهی المنسوخ من شتی الوجوه / وجه من راح یتیه / (حاوی، ۱۹۹۳: ۲۲۴)
(می‌دانم که چهره‌ای شاداب و گندمگون داشتم که اثری از آنچه در چهره من
است، در آن نبود / چهره‌ای که جراحت گذر عمر جهل‌آلود بر آن ستم کرد / چهره‌ام
گونه‌گونه منسوخ و دگرگون شده است، بسان چهره کسی است که در مسیر گمراهی
افتاده است.)

اما سندباد حاوی، بر خلاف سندباد سیاب، با وجود ناکامی‌های فراوان، امید را از دست نمی‌دهد. او در رؤیای کودکی است که با وجود او، راه‌های سرسبز زندگی و آینده‌ای میمون ساخته می‌شود:

...اطمئنی / سوف تخضر / غداً تخضر فی أعضاء طفلی / عمره منک و منی / دمتنا
فی دمه یسترع / الخصب المئنی / (حاوی، ۱۹۹۳: ۲۲۴)
(... مطمئن باش / به زودی سرسبز می‌گردد / فردا در اعضای کودکی، سرسبز
می‌شود / که عمر او از تو و من است / خون ما در خونس بر می‌گردد / حاصلخیز و
پربرکت.)

در شعر حاوی، تجربه شخصی و واقعیت پیرامونش با هم پیوند خورده و بهترین دلیل آن قصیده «السندباد فی رحله الثامن» است (موسی، ۱۹۹۸: ۳۵). او این قصیده را بین سال‌های ۱۹۵۶ تا ۱۹۵۸ سرود، زمانی که جهان عرب، منتظر مولودی بود تا وضعیت فلاکت‌بار آن را بهبود بخشد. سندباد در سفر هشتم، شخصیت جدیدی به خود می‌گیرد که قادر به ایجاد تغییر در واقعیت‌ها است. او پس از آن که خانه‌اش (رمز تمدن قدیم) را ویران کرد و به فساد آن پایان داد، خانه‌ای نو (رمز تمدن جدید) بنیان می‌کند.

حاوی برای آن که در برابر ناهمگونی‌های موجود بین مظاهر تمدن عرب با غرب خاموش نماند، به چهره سندباد خود، رنگ فرهنگی - اجتماعی بخشیده است. اگر سندباد دیگر شاعران در پی امور دیگر است، سندباد او، تمدن جدید را می‌خواهد. از این رو نحوه فضاسازی و پرداختن حاوی به اسطوره سندباد، ما را به این نتیجه می‌رساند که این اسطوره در شعر شاعر، تابع تجربه‌های شخصی اوست و تصویری است از خود شاعر که گرایش فلسفی ژرفی دارد. او برای دستیابی به اندیشه‌های نو و رسیدن به تمدن جدید، تن به هر خطری می‌دهد و چون سندباد افسانه‌ای هزار و یک شب، به ماجراجویی می‌پردازد و هر خطری را به جان می‌پذیرد.

حاوی در «السندباد فی رحلته الثامنه»، آن هنگام که خود را با سندباد پیوند می‌دهد، در حقیقت، پرده از دردهای فردی و اجتماعی برمی‌دارد و بر لزوم فداکاری برای رهایی از آن تأکید می‌کند. بنابراین واقعیتی که سندباد از آن خارج می‌شود، واقعیتی دردناک است. او زیر بار عقب‌ماندگی و نادانی و بیماری‌های اجتماعی و تربیتی و پارادوکس‌های آن قرار دارد (رجائی، ۱۳۸۲: ۴۳) ولی مهم این است که سندباد حاوی در این سفر، همه سختی‌ها را پشت سر می‌گذارد:

سَلَخْتُ ذَاكَ الرَّوَّاقِ / خَلَيْتُهُ مَأْوَى عَتِيقًا لِلصَّحَابِ الْعِتَاقِ / طَهَّرْتُ دَارِي مِّنْ
صَدَى أَشْبَاحِهِمْ / فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ / مِّنْ غُلِّ نَفْسِي، خَنْجَرِي / عِشْتُ عَلَى
انتظار / (حاوی، ۱۹۹۳: ۲۶۷)

(آن پیشخانه را ترک کردم / رهایش کردم تا سرپناهی قدیمی برای یاران قدیمی
باشد / و شب و روز، خانه‌ام را از پژواک شیخ‌های آنان، از زنجیر و جودم، از خنجرم،
پاک نمودم / با انتظار زندگی کردم.)

در کاربرد این اسطوره، حاوی موفق شده میان ذات خود و موضوع و میان کل و جزء، ارتباط برقرار کند، تا در یک کل متکامل ذوب شود و به این وسیله به وحدت عضوی برسد و تجربه ای جدید و دوبعدی کسب نماید، بعد شخصی و بعد میراثی (عباس، ۱۹۹۲: ۱۳۰) سندباد در این تجربه شعری حاوی - السندباد فی رحلته الثامنه - در تعیین هدفش تواناتر است و در رویارویی با موانع، با یقین بیشتری ظاهر می‌شود. سندباد او رمز امت عربی است که

می‌خواهد عقب‌ماندگی را پشت سر بگذارد، تا از نو متولد شود و با خود بشارت تولد تمدن جدیدی را دارد که به دست انسان‌های تأثیرگذار در این هستی ساخته می‌شود. وظیفه سندباد حاوی، پرده برداشتن از مصیبت‌های انسان و سختی‌های کمرشکن او در جامعه‌ای است که انسان در آن به طرز فجیعی مورد ستم قرار می‌گیرد. ماموریت سندباد، محکوم کردن این وضعیت فاجعه‌بار است؛ کاری که به نظر می‌آید سندباد حاوی انجام داده و سندباد سیاب از عهده آن بر نیامده است. وی در بخش دوم از قصیده «وجوه السنبداد» که در آن سفر سندباد معاصر در قطار آغاز می‌شود، می‌گوید:

مُرَّةٌ لَيْلَتُهُ الْاُولَى / وَ مُرَّةٌ يَوْمُهُ الْاَوَّلُ / فِي اَرْضٍ غَرِيبَةٍ / مُرَّةٌ كَانَتْ لِيَالِيهِ الرَّتْبِيهَ / طَالَمَا
غَضَّ عَلَى الْجُوعِ / عَلَى الشَّهْوَةِ حَرَّى / وَ انطوى يعلِّكُ ذَكَرَى / يَمَسْحُ الْغَبْرَةَ عَنْ اَمْتَعِهِ
ملء الحقیبه / (حاوی، ۱۹۹۳: ۲۲۵)

(شب اولش تلخ بود/ و روز اولش تلخ بود/ در سرزمینی غریب/ شب‌های پی در پی آن، تلخ بود/ او دیر زمانی است که با تشنگی، بر گرسنگی و بر شهوت به تلخی شکیبایی می‌کند/ درخود فرو رفته، خاطرات گذشته را مرور می‌کند/ او گرد و غبار سفر را از وسایلی که یک چمدان را پر کرده است، پاک می‌کند.)

سندباد حاوی بر این باور است که تاریخ مصرف میراث کهن، تمام شده، از این رو بر آن است تا آن را متناسب با زمان، تغییر دهد. بنابراین پرده از عیب‌های آن برمی‌دارد و این‌گونه در درون خود شاهد تولد نیروهایی می‌شود که از تأثیرپذیری به تأثیرگذاری تغییر می‌کنند و نخستین تغییر و تحول را در دین ایجاد می‌کند و تناقض بین ارزش‌ها و عمل را آشکار می‌سازد. وی کاهنی را به تصویر می‌کشد که تظاهر به دفاع از ارزش‌ها می‌کند:

على جدار آخر إطار / و كاهن في هيكل البعل / يُرَبِّي أفعواناً فاجراً و بُوم / يفتَضُّ
سِرَّ النَّصَبِ فِي الْعَذَارَى / يُهْلَلُ السُّكَّارَى / (همان: ۲۵۹)

(بر دیواری دیگر، قابی است/ و کاهنی در معبد بعل/ که مارهایی پرورش می‌دهد/ و جغدی که رمز حاصلخیزی را در دوشیزگان می‌شکند/ و مستان که لهله می‌کنند.)

گام بعدی در این سفر، تلاش برای رهایی از میراث‌های منفی و کهنی است که سندباد طی سفرهای هفت گانه‌اش با آن آشنا شده است. سندباد او پس از اینکه منزل قدیم را ویران می‌کند، به ثبت نشانه‌های تولدی جدید می‌پردازد. سندباد حاوی در سفر هشتم خویش مژده آمادگی امت عربی برای خیزش و انقلاب می‌دهد. او خورشید را رمز آزادی می‌داند و بر آن حرمت می‌نهد و متوجه می‌شود که دنیای عرب میراث کهن خود را نو کرده، و با اتحاد خود، دشمنانش را که از آنها با عنوان «تمساح» یاد می‌کند، عقب می‌راند:

ما كان لي أن أحتفى / بالشمس لو لم أر كم تغسلون / الصُّبْحَ في اللَّيْلِ و في الاردن
و الفرات / من دَمَعَه الخَطِيئَه / و كلُّ جسم ربوه تَجَوَّهَرَت في الشمس / ظلُّ طَيْبٌ، بحيره
برينه / أما التماسيحُ مَضُوا عن أرضنا / و فار فيهم بحرنا و غار / (همان، ۲۹۴)
(چنین نبود که من خورشید را حرمت نهم، اگر نمی‌دیدم که شما در نیل، رود
اردن و فرات صبح را از انگ گناه می‌شوید. و هر جسمی تپه‌ای است که در پرتو
خورشید می‌درخشد / سایه‌ای معطر و دریاچه‌ای پاک / اما تمساح‌ها از سرزمین ما
رفته‌اند / در حالی که دریای ما در درون آنها خروشید و پنهان شد.)

سندباد جدید (سندباد سفر هشتم) که سفرهای هفت گانه‌ای را پشت سر گذاشته و این هشتمین سفر، حکایت این زمان اوست. او در سفرهای هفت گانه، تمام سرمایه خود را از دست داده بود، ولی در سفر هشتم، بشارتی به دست آورد. امیدی مانند خورشید در چشمان او درخشید. این امید، رؤیای دنیای جدید بود (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۵۲). وی در وصف آخرین سفر، بشارت می‌دهد:

ضَيَّعْتُ رأسَ المالِ و التجاره / عُدتُ إليكم شاعراً في قَمِه بشاره / يقول ما يقول /
بفطره تُجِسُّ ما في رحم الفصل / تراه قبل أن يُوكَدَ في الفصول / (حاوی، ۱۹۹۳: ۲۹۹)
(سرمایه و تجارت‌م را تباه کردم / اما در جامه شاعری به سوی شما برگشتم که در
دهانش بشارت دارد / می‌گویند آنچه را که می‌گوید / با فطرتی که هرآنچه در رحم فصل
هست، احساس می‌کند / و قبل از اینکه در فصل‌ها متولد شود، آن را می‌بیند /)

هنر خلیل حاوی در مدرن کردن سندباد است. سندباد در «وجوه السندباد» و «السندباد فی رحلته الثامنه»، اسطوره جدیدی است. اسطوره انسان معاصر و درگیریش با واقعیت‌ها و تلاش‌هایش برای رهایی از سنگینی تجربه و روانه شدن در پهنه‌ای گسترده‌تر. دغدغه سندباد حاوی، قضیه امت و تمدنی است که از عقب ماندگی رنج می‌برد.

نتیجه

بدر شاکر السیاب و خلیل حاوی، دیدی بدبینانه نسبت به زندگی و وضعیت موجود دارند و روحیه یأس بر آن دو غالب است، اما نومییدی سیاب بسیار شدیدتر از حاوی است. سندباد در شعر سیاب، دریانوردی ناکام است که با موفقیت از سفر باز نمی‌گردد، و هدیه‌ها و خبرهای مسرت بخش برای دوستان خود به ارمغان نمی‌آورد. سیاب، هرچند در آغاز جوانی، اسطوره را برای بیان مقاصد انقلابی خویش به کار برد، اما طولی نکشید که یأس بر روان او غالب شد. قصایدی که در آن نقاب سندباد بر چهره زده است، حاصل این دوره از زندگی او است. در این برهه، به دلیل عدم تحقق تحولات آرمانی مورد علاقه شاعر، و به سبب ابتلا به بیماری، روح حماسی او به شدت ضعیف شد. سندباد در واقع، انعکاس این نومییدی، در نیمه دوم عمر سیاب است. در این دوره، دیگر از آن صدای انقلابی و پرشور که در اشعار پیشین وی طنین‌انداز بود، خبری نیست. او که روزی قصد تغییر وضعیت، نه تنها در عراق، بلکه در تمامی جهان عرب را داشت، در این مرحله، به جایی رسیده که نقاب سندبادی ناتوان و مریض را بر چهره زده است که به امید درمان، هر روز راهی سرزمینی است.

اما سندباد حاوی، ضمن اعتراف به همه ناملایمات و سختی‌های سفر، هنوز بارقه‌هایی از امید در دل خود دارد. شاعر با کاربرد این اسطوره، پرده از دردهای خود و مردمش بر داشته است به این وسیله، آنان را از عقب ماندگی و بردگی به سوی آزادی و خلاقیت سوق دهد. شخصیت اسطوره‌ای او، آثاری از ژرف‌نگری‌های شاعر نسبت به زندگی را با خود حمل می‌کند، بنابراین سفرهای موفقیت‌آمیز سندباد نزد حاوی، تبدیل به رمزی برای ایجاد تمدنی جدید می‌گردد. هرچند، دغدغه سندباد حاوی، تمدن و فرهنگی است که غرق در گرداب

بدبوی عقب ماندگی شده است، اما سندباد او، بشارت تولدی تازه می‌دهد که به دست انسان-های تأثیرگذار در این هستی ساخته می‌شود.

هر دو شاعر از این اسطوره، در بیان نابسامانی‌های اجتماعی استفاده نموده‌اند، اما با دو رویکرد متفاوت. سندباد حاوی، در یک نبرد بی‌امان، همواره امید را به جنگ یأس می‌فرستد، اما سندباد سیاب، به کلی از پای در آمده و به طور کامل تسلیم نومیدی شده است.

کتابنامه

- آل یویه، عبدالعلی (۱۳۸۹ش): «از یوش تا جیکور»، نشریه ادبیات تطبیقی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، ش ۲.
- آلف لیله و لیله (۱۹۹۸): ج ۲، دار الکتب العلمیه، بیروت.
- اسماعیل، عز الدین (۲۰۰۱): الشعر العربی المعاصر، قضاياه و ظواهره الفنيه و المعنویه.
- بلاطه، عیسی (۲۰۰۷): بدر شاکر السیاب، حیاته و شعره، ط ۶، المؤسسة العربیه للدراسات و النشر.
- الجبوری، منذر (۲۰۰۳): من الاسطوره الشعبیه الی الخیال العلمی (السندباد البحرى)، بیروت.
- جحا، میثال خلیل (۱۹۹۹): الشعر العربی الحدیث من احمد شوقی الی محمود درویش، ط ۱، بیروت.
- حاوی، ایلیا (۱۹۸۶): فی النقد و الادب، ج ۵، دار الکتب اللبنانی، بیروت.
- حاوی، خلیل (۱۹۹۳): الدیوان، دار العوده، بیروت.
- حمدان، امیه حمدان (۱۹۵۸): الرمزیه و الرماتیکیه فی الشعر اللبنانی، بیروت.
- الدایه، فایز (۱۹۹۰): جمالیات/الاسلوب، دار الفكر المعاصر، بیروت.
- رجائی، نجمه (۱۳۸۲ش): «حکایت سندباد به روایت نی و باد»، مجله علمی پژوهشی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره دوم، شماره بی در بی ۱۴۱.
- سلامه، موسی (۱۹۹۸): بیروت.
- سودان، سامی (۲۰۰۲): بدر شاکر السیاب و ریاده التجدید فی الشعر العربی الحدیث، دارالآداب، بیروت.
- السیاب، بدر شاکر (۱۹۸۹): دیوان، دار العوده، بیروت، المجلد الاول، مجموعه منزل الأفنان.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰ش): شعر معاصر عرب، انتشارات سخن، تهران.
 شعراوی، عبد المعطی (۱۹۸۲): *أساطیر إغریقیه (أساطیر الشرق)*، الجزء الاول، ط ۱، هیئة المصریة العامه للکتاب، القاهرة.

عشری زاید، علی (۱۹۷۷): *مرؤ القیس الکتعانی، أقنعه الملک الضلیل فی دیوان یا عنب الخلیل*، دار العلوم، القاهرة.
 الضاوی، احمد عرفات (۱۳۸۴ش): *کارکرد سنت در شعر معاصر عرب*، ترجمه سید حسین سیدی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد.

عباس، احسان (۱۹۹۲): *اتجاهات الشعر العربی المعاصر*، دار الشروق، عمان (الاردن).
 علی التوت، عبد الرضا (۱۹۸۵م): *القناع فی الشعر العربی المعاصر*، مرحلها الرواد، بغداد.
 فروید، زیگموند (۱۳۴۷ش): *تعبیر خواب و بیماریهای روانی*، ترجمه ایرج یور باقر، انتشارات آسیا.
 الکیسی، طراد (۱۹۸۱): *التراث العربی كمصدر فی نظریه المعرفة و الإبداع فی الشعر العربی المعاصر*، ط ۱، دارالعودة، بیروت.

کریمی فرد، غلامرضا و خزاعل، قیس (۱۳۸۹ش): *الرموز الشخصیة و الأقنعه فی شعر بدر شاکر السیاب*، مجله الجمعیه ایرانیه للغه العربیه و آدابها، ش ۱۵.
 یونس، عبد الرحمن (۲۰۰۳): *الاسطوره فی الشعر و الفکر*، دارالفکر، بیروت.